



كد خبر : 10654470



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ ۱۳:۲۱

تفسير سوره صف جلسه 05 (1396/12/23)

JW Player

دانلود فايل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بُشْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳)}

سوره مبارکه «صف» که در مدینه نازل شد، بعد از تسبیح، یک «تأیّه» در آن هست؛ یعنی یک «یا ایها الذین»، ای در آن هست. می‌فرماید: {لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}؛ [1] بزرگانی مثل مرحوم شیخ طوسی در تبیان [2] و دیگران، برای این {لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ} پنج وجه ذکر کردند که هیچ کدام از آن وجوه پنج‌گانه راجع به حُلف وعده نیست؛ یا درباره منافقین است یا درباره کسانی که در جبهه‌ها حرف‌های ناصوابی می‌زنند و مانند آن؛ البته این دلیل بر حصر نیست که فقط همان موارد را شامل بشود و غیر آن را شامل نمی‌شود. سرّ اینکه اینها وجوه پنج‌گانه‌ای را ذکر کردند که همه در مدار کارهای مهم است، حرفی درباره نظام اسلامی می‌زنند یا حرفی درباره جبهه و جنگ می‌زنند یا حرفی درباره وحی و نبوت می‌زنند یا حرفی درباره اصول کلی دین می‌زنند یا حرفی درباره خطوط کلی دین ذکر می‌کنند، برای آن است که عده‌ای در صدد خاموش کردن نور خدا بودند. درباره این گروه یک وقت است که کسی حرفی منافقانه می‌زند، تصمیم اساسی او این است که عمل نکند که جریان نفاق در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن گذشت. یک وقت است درباره مسائل جنگی حرفی می‌زند که می‌خواهد عمل نکند؛ مثلاً عملیات را مخالفین بفهمند و مانند آن؛ در چنین فضایی این آیه نازل شد که {لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}، در مسائل اقتصادی همین طور است، در مسائل سیاسی همین طور است، کارهای کلیدی است. سرّش آن است که چند تعبیر تُند و شدید درباره چنین کاری آمده است: یکی اینکه تعبیر به «مَقْتُ» آمده است. درباره یهودی‌ها دارد که کسانی هستند که {غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ}، [3] اینهاست. غضب، بغض، اینها چیز سختی است؛ اما مَقْتُ آن بغض شدید است، هر بغضی و غضبی را مَقْتُ نمی‌گویند، این اولاً؛ ثانیاً وصف شده است به بزرگی، {كَبُرَ مَقْتًا}؛ ثالثاً «عند الله» این بزرگ است. چیزی که نزد خدا بزرگ باشد خیلی مهم است. خدایی که عظمت او نامتناهی است، اگر چیزی را بزرگ معرفی بکند، معلوم می‌شود که خیلی بد است و در جاهلیت بدترین ازدواج را می‌گفتند مَقْتُ و آن این است که کسی مادر او بمیرد، پدر او همسر جدید بگیرد، پدر بمیرد و این پسر با همسر پدرش ازدواج کند، این ازدواج را می‌گفتند مَقْتُ، «الرائه»؛ رابه، همان تعبیر دیگر مَقْتُ است که خیلی زشت است. جاهلیت این را می‌گفتند مَقْتُ. چنین کاری نمی‌تواند درباره وعده دادن و عمل نکردن باشد؛ البته مراحل نازله، تشبیه و تنظیر آن ممکن است.

روایاتی را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد دوازده وسائل، به طبع مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، صفحه 164، باب 109، از ابواب احکام «العُشْرَة» که انسان چگونه معاشرت بکند آورده، عنوان باب هم مطابق فتوای اکثر علماست. مستحضرید که وسائل، شرح روایی شرایع است. محقق از آن جهت که یک فقیه نام‌آوری بود یک فقیه کم نظیری بود، غالب فقهای بعدی ما کتاب‌ها را در مدار او نوشتند. اگر مسالک است در آن است، اگر مدارک است در آن است، بسیاری از کتاب‌ها شرح شرایع محقق است؛ او یک فقیه نام‌آوری است که بین قدما و متأخرین شاخص است. وسائل یک کتاب مهم شیعه است. این وسائل شرح روایی شرایع است. این بیان سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی بود ما سابقاً اگر می‌خواستیم ببینیم که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) این روایت را در کدام جلد، در کدام باب نقل کرد، اول به سراغ شرایع می‌رفتیم، ببینیم که محقق این مطلب را در کجا نقل کرد؟ چون وسائل آن روز که وسائل امروز نبود که فهرست‌های خوب، ابواب خوب، صفحات خوب

باشد؛ سه جلد قطور رحلي بود، پيدا كردن آن هم آسان نبود. ما اول به سراغ شرايع مي‌رفتيم ببينيم كه محقق اين مطلب را در کدام باب از ابواب فقه نقل كرد، بعد به سراغ وسائل مي‌رفتيم. وسائل، شرح روايي شرايع است، در قبال مدارك و مسالك كه قبلاً نوشته شده و در قبال جواهري كه بعداً نوشته شده است.

در جلد دوازده، صفحه 164، باب 109، به عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ الصَّدَقِ فِي الْوَعْدِ وَ لَوْ اِنتَظَرَ سَنَةً»؛ يعني حُلف وعده حرام نيست، وفاي به وعده مستحب است. در اينجا پنج تا روايت است كه در روايت سوم اين باب، همين آيه نوراني را حضرت تطبيق كرده است. در روايت اول آن كه «مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ» از وجود مبارك امام صادق (سلام الله عليه) نقل مي‌كند، مي‌فرمايد: «إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْمَاعِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَام) صَادِقَ الْوَعْدِ» كه ظاهراً طبق نظر برخي‌ها غير از وجود مبارك اسماعيل معروف است. «لَأَنَّهُ وَعَدَ رَجُلًا فِي مَكَانٍ (فَأَنْتَظَرَهُ سَنَةً) فَسَمَاهُ اللَّهُ صَادِقَ الْوَعْدِ ثُمَّ» آن شخص بعد آمد و عذرخواهي كرد؛ اين يك روايت.

روايت دوم اين است كه «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَيْفَ إِذَا وَعَدَ»؛ اگر كسي ايمان به خدا و قيامت دارد به وعده خود وفا كند.

روايت سومي كه مرحوم كليني (رضوان الله تعالي عليه) «عَنْ عَلِي بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ» كه سند آن صحيح هم هست نقل كرد، مي‌گويد: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ»، اين «عِدَّة» همان وعد است كه «واو» اول گرفته شده و «تاء» آخر؛ مثل وصل كه مي‌شود «صله»، وعد مي‌شود «عده»، وجه مي‌شود «جهه» و مانند آن. «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ ... وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ }»؛ فتوا كه اين نيست، حرف‌هاي محدثان هم مثل صاحب وسائل هم استحباب صدق است. از آن طرف مَقْت يك تعبير، كَبُر تعبير ديگر، «عند الله» تعبير سوم، «رأبه» را مقت گفتن، امر چهارم، اين براي امري كه يا خلاف وعده مكروه است يا وفاي به وعده مستحب، اين معلوم مي‌شود كه در حدّ يك تنزيل بيش نيست.

روايت چهارم هم در نامگذاري اسماعيل (سلام الله عليه) به «صادق الوعد» است كه ذكر شده است.

روايت پنج اين باب هم وجود مبارك پيغمبر (صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ) كسي را وعده داد و در جايي ايستاد تا او بيايد؛ البته به نظر ما وفاي به وعده؛ يعني حُلف وعده حرام است، اين طور نيست كه مكروه باشد يا مستحب.

شيخ طوسي، خَرِيت اين فنّ است، پنج وجه ذكر كرده، اصلاً يكي از آن وجوه پنج‌گانه سخن از حُلف وعده نيست. گاهي تنزيلي در روايات هست به آن مراتب نازل. اگر واقعاً حُلف وعده مصداق آيه است بايد حرام باشد. تعبير حرمت را ما از چه مي‌فهميم؟ معصيت كبيره بودن را ما از چه مي‌فهميم؟ از همين تعبيرات مي‌فهميم.

مطلب بعدي آن است که رسالت انبیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) به علما که وارثان انبیا هستند واگذار شده است که این قبلاً هم ملاحظه فرمودید، «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ [4] گرچه جمله، جمل خبریه است؛ ولی به داعی انشا القا شده است؛ یعنی شما وارثان آنها باشید. ارثی که شما می‌برید عبارت از این است که این دو تا کار را باید بکنید؛ یعنی نظام دینی خود، قرآن و سنت اهل بیت(علیهم السلام) را به نصاب برسانید در مقام اثبات؛ در مقام ثبوت که {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ} [5] در آن هست. شما ثابت کنید که بهترین دین، کامل‌ترین مکتب، مکتبی که بر اساس قرآن و عترت پایه‌گذاری شده است، این یک؛ و این را بر سایر مکاتب ترجیح بدهید، این دو. حوزه علمیه ما باید حوزه‌ای باشد که این دو تا کار را انجام بدهد؛ یعنی علوم الهی، اصول دین، فروع دین، علوم عقلی، حکمت، کلام، معادشناسی، امام‌شناسی، وحی‌شناسی، قرآن‌شناسی، توحید و اینها را باید کاملاً بتواند تا عرضه کند؛ هم خود را به فعلیت برساند، آنچه در کتاب‌هاست را به خارج بیاورد و هم در کرسی‌های نظریه‌پردازی و آزاداندیشی و روابط بین‌الملل و کنگره‌های بین‌الملل اثبات بکند و اگر بسیاری از علوم اسلامی در حوزه‌ها رایج نباشد، نه آن اولی ممکن است، نه دومی ممکن. فقه ما سر تا پا نور است، وظیفه ماست؛ همه ما باید تا نفس می‌کشیم، با فقه مأنوس باشیم! هم برای خود، هم برای اینکه به دیگران بگوییم؛ اما اصول واجب کفایی است، عده‌ای باید بدانند، یاد بگیرند، مجتهد باشند؛ اما مستحضرید اصول، علم نیست، اصول فنّ است؛ یعنی فنّ فهم متن است و این کاری به دین ندارد.

شما تمام این لطایف جلد اول کفایه را بخواهید قرآن بفهمید ناچار هستید استفاده کنید، بخواهید روایات را بفهمید ناچار هستید استفاده کنید، این «مما لا ریب فیه» است؛ اما هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی این با قرآن و روایات ندارد. یهودی اگر بخواهد تورات را بفهمد همین قواعد را می‌خواهد، مسیحی اگر بخواهد انجیل را بفهمد همین قواعد را می‌خواهد، امر می‌خواهد، نهی می‌خواهد، ظاهر می‌خواهد، اظهر می‌خواهد، نص می‌خواهد، مفهوم می‌خواهد، منطوق می‌خواهد، معارض می‌خواهد، عام می‌خواهد، خاص می‌خواهد، مطلق می‌خواهد، مقید می‌خواهد. کمونیست می‌خواهد، آن مانیفیست ضدّ دین خود را اگر کتاب عربی است بفهمد، این جلد اول کفایه را لازم است بخواند. مثل ادبیات است، مثل منطق است، کسی بخواهد عربی بفهمد باید نحو و صرف را بفهمد، این کاری به قرآن و روایات ندارد. تورات هم همین طور است، انجیل هم همین طور است، زرتشت هم همین طور است، مانیفیست کفر کافران هم همین طور است. این چین و ژاپن اگر لطایف و دقایق جلد اول کفایه را بفهمند، خیلی خدا را شاکر هستند که برای فهم متن کمک می‌کند و دقیق می‌فهمند. چند تا قاعده فقهی به اصول راه پیدا کرده؛ البته آنها نور است قاعده تجاوز[6] است، قاعده فراغ است، قاعده استصحاب است، اینها قسمت مهم صبغه فقهی دارد. شما ببینید اول تا آخر کفایه را ده‌ها بار بگردید، یک آیه داخل آن نیست، یک روایت داخل آن نیست، علمی نیست که به آیه وابسته باشد. بنای عقلا این است، شارع هم همین کار را کرده؛ بنای عقلا هم همین است شارع هم رد نکرده است. اینکه مجلس می‌بینید تبصره می‌برد، این تبصره یا تقیید مطلق است یا تخصیص عام، این کاری به دین ندارد. آن وقت، قسمت مهم بحث‌های ما هم روی همین است. این آقا که بعد می‌خواهد امام جمعه بشود یا پیش‌نماز بشود، چند مرتبه درس

خارج کفایه را گفته، به چه درد او می‌خورد؟ اما همین کسانی که متأسفانه از حوزه‌ها رفتند به دانشگاه شما می‌بینید که می‌گویند - معاذالله - خدا قابل اثبات نیست! جهنم قابل اثبات نیست! وقتی او حرف کانث را قبول کرده، یک مرتبه، دو مرتبه، پنج مرتبه، شش مرتبه شنید، این ذهن، این غده بدخیم شبهه را می‌پذیرد، این شبهه ویروسی است که رها نمی‌کند. او می‌گوید اساس معرفت تجربه است، من تا چیزی را نبینم باور نمی‌کنم؛ حرف کانث و امثال کانث این است، فضای دانشگاه را هم این پر کرده است. یک یعنی یک! می‌گویند مار و عقرب ترس دارد، چون می‌توانیم اثبات بکنیم؛ اما سوسک که ترس ندارد، شما حالا می‌خواهید بترسی بترس! دو. ترس از جهنم مثل ترس از سوسک است، این را نه یک نفر و دو نفر، نه صد نفر و دویست نفر، نه هزار نفر و دوهزار نفر، فضای دانشگاه این است. چگونه شما {وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}؟ شما باید ثابت کنید کف معرفت‌شناسی، تجربی است، بالاتر از آن نیمه تجربی است؛ مثل ریاضی، بالاتر از آن تجربی کلام است، بالاتر از آن تجربی فلسفه است، بالاتر از آن تجربی عرفان نظری است، علم از آن به بعد است. جهنم مثل سوسک است یعنی چه؟ این را یک نفر و دونفر و هزارنفر و دوهزار نفر که نمی‌گویند. این شبهه بدخیم کانث، آمده فضای دانشگاه را گرفته! می‌شناسیم روحانیون با سابقه‌ای که از قم رفتند و دارند آن‌جا تدریس می‌کنند، آنها هم همین حرف را می‌زنند. آن وقت شما چگونه کرسی نظریه‌پردازی داری؟ آزاداندیشی داری؟ چگونه می‌توانی این نور را تمام بکنی؟ چگونه می‌توانید بگویید ائمه که از هیچ چیزی نمی‌ترسیدند، شب و روز ناله می‌کردند: «النار، النار، النار»؟ اینها برای چه کسی هست؟ «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»، [7] «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» چیست؟ ترس از آتش مثل سوسک است چیست؟ خدا قابل اثبات نیست چیست؟ همان حرف اسرائیلی است که اتوکشی شده الآن هست. آنها گفتند: {لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً}، [8] صریحاً به موسای کلیم گفتند. موسای کلیم در برابر این حرف‌ها می‌گفت چرا مرا آزار می‌کنید؟ می‌گفتند: {لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً}، همین حرف کانث است. تا ما نبینیم باور نمی‌کنیم! {أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً}، [9] این باید ثابت بکند که {لَا تُذَرِّكُمُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُذَرِّكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ}، [10] خدا غیب است، حقیقت عالم دیدنی نیست و حقیقت عالم شنیدنی نیست، او جسم نیست، او منزه از ماده است. این علوم باید علوم رسمی حوزه باشد و گر نه همه این آقایان که درس می‌خوانند می‌خواهند مرجع بشوند؟ عرض کردم تا ما نفس می‌کشیم با فقه کار داریم؛ هم برای خود، هم برای دیگران. حساب فقه جداست، سر تا پای او نور است؛ حالا یا در حد أعلا یا در حد متوسط یا در حد نازل؛ ولو تدریس شرح لمعه، با فقه نمی‌شود لحظه‌ای خداحافظی کرد؛ اینکه ما می‌گوییم ما علم غیر دینی نداریم، نه یعنی ادبیات دینی است، اینها مقدمات دین است، یا منطق دینی است، یا نحو و صرف دینی است، یا اصول دینی است. تمایز علوم به تمایز موضوعات است. این چندین وجهی که برای تمایز علوم ذکر کردند، آیا تمایز علوم به اغراض است؟ آیا به محمولات است؟ آیا با نِسَب است؟ آیا با سنخ مسائل است؟ یا تمایز علوم به موضوعات است؟ آنکه بعد از همه تلاش‌ها و کوشش‌ها روی پای خود ایستاد، همان حرفی است که از علوم عقلی به اصول راه پیدا کرده که تمایز علوم به تمایز موضوعات است. موضوع علم اگر خدا، اسم خدا، وصف خدا، حکم خدا، قول خدا و فعل خدا بود، دینی است. زمین‌شناسی دین است، آسمان‌شناسی دینی است، ستاره‌شناسی

دینی است، زلزله‌شناسی دینی است، هواشناسی دینی است، چون اینها فعل خداست؛ اما علمی که موضوع آن فعل انسان است، نه فعل خدا؛ مثل هنر، سینما، این می‌تواند دینی باشد و می‌تواند دینی نباشد. اگر مطابق دستور بود دینی است. خوانندگی، نوازندگی، سازندگی، اینها فعل انسان است، اینها اگر مطابق دستور شریعت بود دینی است، مخالف بود دینی نیست؛ اما شما بخواهید دریا را بشناسید، صحرا را بشناسید، قبول و نکول استاد دخیل نیست، تمایز علوم به تمایز استاد نیست. تمایز علوم به تمایز ایمان و کفر استاد و شاگرد نیست، تمایز علوم به تمایز موضوعات است. اگر کسی درباره قرآن دارد بحث می‌کند، این علم، علم دینی است، چون درباره قول خدا بحث می‌کند. کسی درباره زمین بخواهد بحث بکند این علم، علم دینی است، چون درباره فعل خدا بحث می‌کند. اگر - معاذالله - الله را قبول نکرد، تدین ندارد، نه اینکه این علم، علم دینی نیست؛ این علم علم دینی است، چون درباره فعل خدا دارد بحث می‌کند.

منطق این است که ما چگونه حرف بزنیم و چگونه فکر بکنیم. نحو و صرف؛ چگونه حرف بزنیم. آیا زبان ما آزاد است هر طوری این کلمات را بگوییم؟ یا فاعل باید مرفوع، مفعول باید منصوب، فلان کلمه باید مفتوح، فلان کلمه، این زبان باز است یا حساب و کتابی دارد؟ این زبان باید حساب و کتابی داشته باشد، آن فکر باید حساب و کتابی داشته باشد، این فهم باید حساب و کتابی داشته باشد. ما یک عام داریم، خاص داریم، مطلق داریم، مقید داریم، ظاهر داریم، اظهر داریم، نص داریم؛ حالا آن کتاب می‌خواهد دینی باشد یا غیر دینی باشد؛ اگر آن کتاب شما دینی بود این کار شما هم مقدمه دینی است. اگر آن کتاب غیر دینی بود، این کار شما هم غیر دینی است. این چنین نیست که فهم متن، ذاتاً دینی باشد. الآن خود ما هم مبتلا هستیم ما واعظ غیر متعظ هستیم. اینکه می‌گوییم خود ما هم عمل نمی‌کنیم؛ ولی درد ما مشترک است، باید بدانیم به دنبال چه چیزی بگردیم!

غرض این است که این {لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}، یک حساب دارد. اساس حوزه و رسالت حوزه در این دو چیز است. ما الآن باید با برهان ثابت کنیم این کسی که روسری را روی چوب گذاشته دارد با {وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ} ^[11] مبارزه می‌کند؛ او باید حواس جمع باشد و خدا {شَدِيدُ الْعِقَابِ} ^[12] است؛ فرمود ما در کمین هستیم، ما در آسمان‌ها که نیستیم؛ این {إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمِرْصَادِ} ^[13] یعنی چه؟ یعنی ما همان‌جا هستیم، همان‌جا کمین می‌کنیم، همان‌جا هم شما را خفه می‌کنیم. اگر کسی بداند که این روسری را روی چوب گذاشته دارد با {وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ} می‌جنگد، همان خدایی که فرمود این روسری برای چوب نیست، برای سر است، تا گردن و سینه را باید بیوشانی، {وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ} بعد {وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ}، این روایات را هم آدم باید بوسید؛ مثل قرآن! امام (سلام الله علیه) فرمود: «فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ» ^[14] بیان نورانی معصوم است. فرمود موی سر مثل صورت، زیبایی تو هست، این را به چه کسی می‌خواهی نشان بدهی؟ «فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ»؛ زن دو تا جمال دارد: یکی چهره اوست؛ دیگری موی اوست. این برای خداست: {وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ}؛ اگر کسی بداند که با چه کسی طرف است

و او هم {لِبَالْمُرْصَادِ} است؛ وظیفه ماست که او را توجیه کنیم که تو با چه کسی طرف هستی و او هم در کمین است. وقتی بخواهد بگیرد، طوری می‌گیرد که احدی نمی‌فهمد؛ اینها کار اصلی ماست.

غرض این است که ما باید بدانیم عمر را درباره چه چیزی صرف کنیم؟ این آیه به ما دستور می‌دهد. اینکه فرمود: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ یعنی جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده؛ یعنی کار شما این است. ثبوتاً تمام است نیازی به شما ندارد؛ اثباتاً باید بیان کنید {وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ} را که کمبودی ندارد؛ اثباتاً باید ثابت کنید: {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}. این کرسی آزاداندیشی باشد، کنگره بین‌المللی باشد، ملاقات ادیان باشد؛ اما شما با دست پر برگردید. هر دو کار شماست، این را از ما می‌خواهند. البته آن ثواب سر جای خود محفوظ است؛ اما رسالت اصلی ما این است.

فرمودند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالضِّينِ»، «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» [15] عالم ربّانی پیدا کنید در محضر او بنشینید. این عالم ربّانی کسی است که از ناحیه قرآن و حکمت براهین را به شما اقامه می‌کند، وگرنه همان حرف‌هایی است که می‌زدند؛ گفتند: {لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً}. آن کسی که می‌گوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [16] رها می‌شود، این کسی که می‌گوید: «حَسْبُنَا الْعَتَرَةُ» رها می‌شود، این کسی که می‌گوید «حَسْبُنَا الْعَقْلُ» رها می‌شود؛ او باید جمع بکند تا به این نتیجه برسد که ذات اقدس الهی «أَجَلٌ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ» [17] یک بیان نورانی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند ظاهراً از منصور بن حازم است. منصور آمد خدمت امام صادق (سلام الله علیه) حضرت فرمود من شنیدم آن‌جا استدلال کردی، گفתי خدا را با خلق و آیات او نمی‌شود شناخت. عرض کرد بله. فرمود بگو ببینم چه گفתי؟ بعد گفت من گفتم: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ»؛ خدا بزرگ‌تر از آن است که او را با بندگان بشناسیم، بندگان را باید با خدا شناخت، چون او غنی بالذات و معروف بالذات است. «مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ» [18] «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»!

اینها آزمایشگاهی دارند الآن می‌خواهند انسان را معالجه کنند، فتوا را از چه کسی می‌گیرند؟ فتوا را از آزمایشگاه موش می‌گیرند. آزمایشگاه موش می‌تواند فتوای مرض اخلاقی را پاسخ بدهد؟ ما بارها به این عزیزان اساتید پزشکی گفتیم که آزمایشگاه موش چیز خوبی است، تجربه چیز خوبی است؛ اما این بدن انسان است، شما بخواهید این مرضی که در سوره مبارکه «احزاب» آمده، این را معالجه کنید و آن مرض این است که ذات اقدس الهی به همسران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: {فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا} [19] یعنی اگر مردی درباره نامحرم طمع بکند، این شخص مریض است. شما راه حلّ این مرض را از آزمایشگاه موش می‌گیرید؟ به اینها گفتیم در سوره مبارکه «مائده» این است که کسی که در داخله نظام به سر می‌برد، همین که حادثه‌ای شنید، فوراً با بیگانه تماس می‌گیرد و گزارش می‌دهد: {فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ} [20] تا با کسی گله دارد، فوراً با بیگانه تماس می‌گیرد و گزارش می‌دهد. این را در سوره مبارکه «مائده» فرمود او مریض است. شما این مرض را می‌خواهید با آزمایشگاه موش حلّ کنید؟ انسان مریض می‌شود بدن او مریض می‌شود، یک راه حلّ دارد؛ روح او مریض می‌شود یک معرفت دیگر دارد.

آن کسی که ما را آفرید، مرض‌هایی ما را مشخص کرده، درمان ما را هم مشخص کرده است: {وَوُتِّلُّ مِنْ الْقُرْآنِ} [21] را هم گفته است. گفته شما مشکل داری، خودت بنشین حل کن! فوراً با بیگانه تماس می‌گیری، یعنی چه؟ به ضرر دنیا و آخرت شماست. این گونه از امراض را شما با چه می‌خواهید حل کنید؟ آن کسی که ما را آفرید فرمود مرض دو قسم است: دیدنی و نادیدنی. آن که ما را آفرید فرمود موجود دو قسم است: غیب و شهادت. شما می‌خواهید بگویید: {لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً}؛ یعنی «لا موجود الا المشهود»؛ این صریحاً با کسی که ما را آفرید، سخن او مخالف است. غرض این است که اینکه گفته شد علما ورثه انبیا هستند، انبیا مخصوصاً وجود مبارک حضرت، کار اصلی او همین است: تتمیم مکتب قرآن و عترت برای مسلمین، اعتلای این مکتب «علی‌الادیان و مکاتب کلها». {وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}؛ این کار اول.

تجارت را ائمه (علیهم السلام) مشخص کردند؛ فرمودند که بدن شما یک مقدار می‌ارزد، روح شما هم یک مقدار دیگر می‌ارزد: {إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا} [22] این یک روایت است؛ {أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا} [23] این دو؛ آن طایفه اولی برای بهشت ظاهری و جسمانی و بدنی است: {جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} [24] است. فرمود ارزش بدن شما آن است، به کمتر از آن فروختید مغبون می‌شوید: {إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا}، این همان {جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} است. {أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا}؛ در بعضی از تعبیرات روایی دارد که «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ»؛ [25] این همان {وَاذْخُلِي جَنَّتِي} [26] هست یا در بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» هست که {عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ}؛ [27] این {عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ} ثمن روح است، آن {إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ} ثمن جسم است؛ این تجارت است. فرمود به کمتر از این فروختید مغبون هستید. این سوره «تغابن» برای همین است که {يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ}؛ [28] که غبن معلوم می‌شود. آن که این بدن را به ما داد، آن که این روح را به ما داد، قیمت‌گذاری کرده، گفته به کمتر از این فروختی مغبون شدی.

غرض این است که رسالت حوزه دو چیز است: یکی تتمیم نور قرآن و عترت؛ دیگری این کرسی‌های نظریه‌پردازی، مناظره‌های بین‌المللی، کنگره‌های بین‌المللی {لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} باید باشد. آن وقت – إن شاء الله – دست او باید در علوم عقلی، مکتب‌شناسی، معرفت‌شناسی، معادشناسی، امام‌شناسی، خداشناسی پُر باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

[1]. سوره صف، آیه 2.

[2]. فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 591.

[3]. سورة مجادله، آيه 14.

[4]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص32.

[5] . سورة مائده، آيه 3.

[6]. تهذيب الاحكام، ج1، ص364.

[7]. علل الشرائع، ج1، ص57.

[8]. سورة بقره، آيه 55.

[9]. سورة نساء، آيه 153.

[10]. سورة انعام، آيه 103.

[11]. سورة نور، آيه 31.

[12]. سورة انفال، آيه 13.

[13]. سورة فجر، آيه 14.

[14]. دعائم الاسلام، ج2، ص196.

[15]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص30.

[16]. الأمالي (للمفيد)، النص، ص36؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص273؛ «قَوْلُهُ عَنِ النَّبِيِّ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) لَمَّا طَلَبَ فِي حَالِ مَرَضِهِ دَوَاءً وَ كَتِفًا لِيَكْتُبَ فِيهِ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُونَ بَعْدَهُ وَ أَرَادَ أَنْ يَنْصَحَ حَالَ مَوْتِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ(عَلَيْهِ السَّلَام) فَمَنَعَهُمْ عُمَرُ وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَوَقَّعَتِ الْغَوَّاءُ وَ ضَجَرَ النَّبِيُّ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)»؛ صحيح البخاري، ج1، ص120.

[17]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص86.

[18]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص91.

[19]. سورة احزاب، آيه 32.

[20]. سورة مائده، آيه 52.

. سورة اسراء، آيه 82.[21]

[22]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص19.

[23]. غرر الحكم و درر الكلم، ص177.

[24]. سورة بروج، آیه 11.

[25]. الأُمالي (للطوسي)، النص، ص 570.

[26]. سورة فجر، آیه 30.

[27]. سورة قمر، آیات 54 و 55.

[28]. سورة تغابن، آیه 9.

برچسب